فهرست مطالب

سنوات	صفحه
واژگان و مترادف‌ها	۴۴۰ ـ ۵
سؤالات آزمون سراسری ۹۱ ـ ۹۰	۴۴۱
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۱ ـ ۹۰	۴۵۲
سؤالات آزمون سراسری ۹۲ ـ ۹۱	۴۵۳
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۲ ـ ۹۱	۴۶۵
سؤالات آزمون سراسری ۹۳ ـ ۹۲	۴۶۶
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۳ ـ ۹۲	۴۷۶
سؤالات آزمون سراسری ۹۴ ـ ۹۳	۴۷۷
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۴ ـ ۹۳	۴۹۷
سؤالات آزمون سراسری ۹۵ ـ ۹۴	۴۹۸
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۵ ـ ۹۴	۵۱۹
سؤالات آزمون سراسری ۹۶ ـ ۹۵	۵۲۰
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۶ ـ ۹۵	۵۴۱
سؤالات آزمون سراسری ۹۷ ـ ۹۶	۵۴۲
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۷ ـ ۹۶	۵۶۲
سؤالات آزمون سراسری ۹۸ ـ ۹۷	۵۶۳
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۸ ـ ۹۷	۵۸۶

سؤالات آزمون سراسری ۹۹ ـ ۹۸	۵۸۷
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۹۹ ـ ۹۸	۶۰۹
سؤالات آزمون سراسری ۱۴۰۰ ـ ۹۹	۶۱۰
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۱۴۰۰ ـ ۹۹	۶۳۳
سؤالات آزمون سراسری ۱۴۰۱ ـ ۱۴۰۰	۶۳۴
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۱۴۰۱ ـ ۱۴۰۰	۶۶۱
سؤالات آزمون سراسری ۱۴۰۲ ـ ۱۴۰۱	۶۶۲
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۱۱۴۰۲ ـ ۱۴۰۱	۶۸۲
سؤالات آزمون سراسری ۱۴۰۳ ـ ۱۴۰۲	۶۸۳
پاسخنامه سؤالات آزمون سراسری ۱۴۰۳ ـ ۱۴۰۲	۷۰۵

راهنمای تلفظ

معادل فارسی	نشانه آوایی	معادل فارسی	نشانه آوایی
ج	j	اَ	a
ف	f	آ	â
و	v	اِ	e
ث عربی	th	اُ	o
ذ عربی	dh	او کوتاه	u
س	s	او کشیده	oo
ز	z	اَو عربی	ao
ش	sh	ای کوتاه	i
ژ	zh	ای کشیده	ii
هـ	h	پ	p
م	m	ب	b
ن	n	ت	t
ل	l	د	d
ر	r	ک	k
ی	y	گ	g
و عربی	w	چ	ch

توجه:

۱. تمام واژگان و اصطلاحات و مترادف‌های آنها مربوط به آزمون‌های برگزار شده در سنوات قبل می‌باشد و جنبه تألیفی ندارد.

۲. *Syn* در زیر کلمات و عبارات مخفف Synonym به معنای مترادف است.

۳. زیر هر کلمه فقط مترادف‌هایی ذکر شده که طراح در متن و یا سؤال بدان اشاره کرده است. بنابراین ممکن است کلمه یا عبارتی مترادف‌های دیگری هم داشته باشد که به علت گستردگی از ذکر تمامی آنها خودداری شده است.

۴. نشانه (') تکیه قوی (Strong stress) یا تکیه نخستین واژه را نشان می‌دهد. این نشانه بالای آن بخش از واژه قرار می‌گیرد که باید با شدت زیادی تلفظ شود.

A

A broad range of (e e'brod reynj âv) طیف وسیعی از؛ طیف گسترده‌ای از

Syn: ***a wide range of***

A large amount of (e lârj e'maont âv) میزان زیادی

A large majority of (e lârj majâriti âv) اکثریت وسیعی از؛ تعداد زیادی از

Syn: ***a large number of***

A large number of (e lârj 'nâmber âv) تعداد زیادی (از)؛ شمار زیادی

Syn: ***a large majority of***

A lot of (e lât âv) زیاد

Syn: ***many; most; multiple; several***

A number of (e 'nâmber âv) تعدادی از

Syn: ***many; numerous***

A number of reason (e 'nâmber âv riizen) چند دلیل

A party who relies on a breach of contract (e 'pârti hoo ri'lây ân e briich âv kân'trakt) شخصی که به نقض قرارداد استناد می‌کند

Syn: ***innocent party***

A series of (e siriiz âv) دسته‌ای از؛ مجموعه‌ای از؛ یکسری از

A wide range of (e wâyd reynj âv) طیف وسیعی از؛ طیف گسترده‌ای از

Syn: ***a broad range of***

Abandon (e'banden) ترک کردن؛ رها کردن

Syn: ***leave***

Abandoned (e'bandend) اعراض شده؛ رها شده

Abandonment (e'bandenment) رهایی (کشتی)؛ ترک (کشتی)

Abandonment of the ship (e'bandenment âv dhe ship) اعراض از خق مربوط به کشتی؛ ترک کشتی

Abettor (ebeter) معاون جرم

Abide by (e'bâyd bây) اطاعت کردن از؛ پیروی کردن از؛ تبعیت کردن از

Syn: ***follow; obey***

Ability (e'biliti) توانایی

Ability to challenge (e'biliti tu chalinj) توانایی به چالش کشیدن

Abnormality of mind (abnor'maliti âv 'mâynd) اختلال مشاعر؛ ناهنجاری ذهنی

Abortion (e'borshen) اسقاط جنین؛ سقط جنین

Syn: ***child destruction***

Above reproach (e'bâv ri'proch) بی‌عیب و نقص

Syn: ***beyond criticism***

Abroad (e'brod) خارج از کشور

Absconding (abskânding) فرار

Syn: ***failure to give***

Absconding the police (abskânding dhe po'liis) فرار کردن از دست پلیس

Absence ('absens) فقدان؛ نبود

Syn: ***removal***

Absolute ('absoloot) مطلق؛ کامل

Syn: ***comprehensive; thorough; unconditional; unqualified***

Absolute contract ('absoloot kân'trakt) قرارداد مطلق؛ قرارداد کامل

Absolute discharge ('absoloot 'dischârj) آزادی مطلق

Absolute evidence ('absoloot evidens) دلیل کامل؛ دلیل مطلق

Syn: ***direct evidence; eye-witness evidence; first-hand evidence***

Absolute liability ('absoloot lâye'biliti) مسئولیت مطلق

Syn: ***strict liability***

Absolute obligation ('absoloot âbli'geyshen) تعهد مطلق

Absolute proof ('absoloot proof) دلیل مطلق

Absolutely ('absolootli) به طور مطلق؛ مطلقاً

Syn: ***broadly; commonly; liberally; widely***

Absolutely violable ('absolootli vâyelebel) مطلقاً قابل تعرض

Absolutely void ('absolootli voyd) مطلقاً باطل

Absolve from (ab'zâlv frâm) مبرا صاختن از

Abstract (abs'trakt) تلخیص؛ اقتباس

Abstract norms (abs'trakt normz) هنجارهای انتزاعی

Abstract of article (abs'trakt âv 'ârtikel) خلاصه مقاله؛ چکیده مقاله

Absurd (ab'serd) نامعقول

Abuse (abyoos) سوء استفاده

Abuse of process (abyoos âv pro'ses) سوء استفاده از جریان دادرسی

Abuse of rights (abyoos âv râyts) سوءاستفاده از حقوق

Academia (aka'diimiyâ) دانشگاهیان؛ محافل دانشگاهی

Academic (aka'demik) نظری؛ علمی؛ دانشگاهی؛ اساتید دانشگاه؛ دانشگاهیان؛ محققان

Syn: ***scholarly; scientific; universities***

Academic and expert legal opinions (aka'demik and liigâl ekspert o'pinyenz) نظرات حقوقی دانشگاهیان و کارشناسان

Academic article (aka'diimiyâ 'ârtikel) مقاله دانشگاهی

Academic discourse (aka'demik 'diskors) مباحثه علمی

Academic lawyers (aka'demik lâyerz) حقوقدانان دانشگاهی

Academic legal opinion (aka'demik liigâl o'pinyen) نظر حقوقی دانشگاهیان

Academic opinions (aka'demik o'pinyenz) نظرات دانشگاهیان

Academic paper (aka'demik peyper) مقاله علمی

Academic writers (aka'demik râyterz) نویسندگان دانشگاهی

Academical expounder of the laws (aka'demikâl ikspaonder âv dhe lâz) مفسر دانشگاهی قوانین

Academics (aka'demiks) دانشگاهیان؛ محققان

Accede (ak'siid) پذیرفتن؛ موافقت کردن؛ قبول کردن

Syn: ***acknowledge; admit; adopt; agree; assume; embrace***

Accelerate (ak'selereyt) تسریع کردن؛ سرعت بخشیدن

Syn: ***expedite; facilitate; procure; speed up***

Acceleration clause (aksele'reyshen 'klâoz) شرط تسریع (در پرداخت دین)؛ قید سرعت در پرداخت؛ قید حال شدن زمان پرداخت بدهی؛ قید یا ماده حال شدن دین

*** ماده‌ای در قراردادها است که بر اساس آن شرط می‌شود در صورت عدم اجرای تعهدات مندرج در قرارداد، توسط گیرندهٔ تسهیلات، مانده بدهی وی به دین حال تبدیل می‌گردد و باید بلافاصله پرداخت شود.**

Accept (ak'sept) پذیرفتن؛ قبول کردن؛ به عهده گرفتن

Syn: ***adopt; agree; approve; recognize; undertake***

Accept delivery (ak'sept di'liveri) تحویل گرفتن

Accept request (ak'sept ri'kwest) قبول کردن تقاضا

Acceptable (ak'septebel) قابل قبول

Syn: ***admissible***

Acceptable rules (ak'septebel roolz) قوانین قابل قبول؛ مقررات قابل قبول

Acceptance (ak'septens) پذیرش؛ قبولی؛ قبول

Syn: ***assumption***

Accepted (ak'septid) پذیرفته شده؛ مقبول

Syn: ***recognized***

Accepted definition (ak'septid defi'nishen) تعریف پذیرفته شده

Accepted standards (ak'septid standerdz) استانداردهای مقبول

Acceptor (ak'septer) قابل؛ قبول‌کننده

Access to ('akses tu) دسترسی به؛ دست یافتن به

Access to asset ('akses tu aset) دسترسی به دارایی

Accession (ak'seshen) الحاق (به معاهده)

Accession (ak'seshen) الحاق

Syn: ***yielding***

Accessorial liability (ak'seseriyâl lâye'biliti) مسئولیت معاونتی؛ مسئولیت ناشی از معاونت

Accessory (ak'seseri) معاون جرم؛ شریک جرم

Accident insurance ('aksident in'shurens) بیمه حوادث

Accidental (aksidentâl) اتفاقی؛ تصادفی

Accidental crimes / offences (aksidentâl krâymz / â'fensiz)
جرائم اتفاقی؛ جرائم تصادفی

Accommodation (ekâmo'deyshen) ارتفاق؛ سکنی؛ جا؛ محل سکونت؛ منزل

Syn: ***easement***

Accompanied by (e'kâmpenid bây) همراه با؛ توأم با

Syn: ***along with; coupled with; attached to***

Accompany with (e'kâmpeni widh) همراه بودن با؛ قرین بودن با

Accompanying (e'kâmpeni-ing) همراه بودن با؛ همراهی

Accomplice (ekâmplis) همدست؛ معاون جرم

Accomplished (e'kâmplisht) حرفه‌ای؛ ورزیده؛ ماهر؛ خبره

Syn: ***professional***

Accomplished advocates (e'kâmplisht 'advokitz)
وکلای خبره؛ وکلای حرفه‌ای؛ وکلای ورزیده و ماهر

Accomplishment (e'kâmplishment) انجام؛ اتمام؛ اجرا

Accord (a'kord) سازگار بودن؛ جاری بودن؛ دادن؛ اعطا کردن؛ به عمل آوردن

Syn: ***endow***

Accord protection (a'kord pro'tekshen) حمایت کردن؛ حمایت به عمل آوردن

Accord to (a'kord tu) اعطا کردن به؛ دادن به؛ به عمل آوردن از

Accordance (a'kordens) طبق

According to (a'kording tu) بر اساس؛ مطابق؛ طبق؛ بر طبقِ

Syn: ***as per; by; following; from; in accordance with; in conformity with; in terms of;under***

According to the laws (a'kording tu dhe lâz) مطابق قوانین

Accordingly (a'kordingli) همچنین؛ بنابراین؛ از این رو؛ مطابق با آن

Syn: ***again; therefore***

Account (ekaont) گزارش

Accountability (ekaonte'biliti) پاسخگویی؛ مسئولیت

Syn: ***liability; responsibility***

Accredited (a'kreditid) معتبر

Syn: ***authoritative; valid; validated***

Accredited insurance (a'kreditid in'shurens) بیمه معتبر

Accrued interest (a'krood 'intrist) منفعت متعلقه

Accumulation of wealth (akyoomu'leyshen âv 'welth)
انباشت ثروت؛ تجمع ثروت

Accuracy ('akyuresi) صحت؛ درستی

Syn: ***authenticity; credibility; propriety; validity***

Accurate (ak'yurit) دقیق

Syn: ***precise***

Accurately (ak'yuritli) به طور دقیق

Accusation (akyu'zeyshen) اتهام

Syn: ***charge; charging***

Accusatory procedure system (a'kyoozitori pro'siijer sistem)
سیستم دادرسی اتهامی

Syn: ***adversary procedure system***

Accuse (a'kyooz) متهم کردن

Accused (a'kyoozd) متهم

Syn: ***charged; defendant***

Accused of a crime (a'kyoozd âv a krâym) متهم به جرم

Syn: ***charged with an offence***

Accused's condition (a'kyoozdz kân'dishen) موقعیت متهم؛ وضعیت متهم

Accused's fitness (a'kyoozdz fitnis) توانایی متهم

Accuser (a'kyoozer) مدعی؛ شاکی

Accusing (a'kyoozing) اتهام

Syn: ***charging***

Achieve (a'chiiv) رسیدن؛ حصول؛ یافتن؛ دست یافتن

Acknowledge (ak'nâlij) پذیرفتن؛ تصدیق کردن

Syn: ***accede; admit; adopt; agree; assume; embrace; verify***

Acknowledged (ak'nâlijd) پذیرفته شده؛ تصدیق شده

Syn: ***admitted; adopted***

Acquire (a'kwâyr)
تحصیل؛ کسب؛ تصاحب کردن؛ حاصل شدن؛ کسب شدن؛ تحصیل کردن؛ در نظر گرفتن

Syn: ***attain; consider; obtain; plan***

Acquire land (a'kwâyr land) تصاحب کردن ملک

Acquire ownership (a'kwâyr onership) کسب کردن مالکیت

Acquiring rights of property (a'kwâyring râyts âv 'prâperti)
تحصیل حقوق مالکیت

Acquisition of territory (akwi'zishen âv 'teritori) تصرف اراضی

Acquit (e'kwit) تبرئه کردن

Acquittal (e'kwitâl) تبرئه

Acre ('eyker) هکتار

Act (akt) فعل؛ عمل؛ قانون (با حرف بزرگ)؛ اقدام به عملی کردن؛ عمل کردن؛ اقدام کردن

Syn: ***(V.) = conduct; observe***

Syn: ***(N.) = career; conduct; deed; law; legislation; statute***

Act as an effect (akt az an i'fekt) اثر بخشیدن

Act committed (akt kâmitid) عمل ارتکابی؛ فعل ارتکابی

Act for (akt for) برعهده گرفتن یا داشتن وکالت

Act itself (akt it'self) فعل فی نفسه

Act legislatively (akt 'lejisletivli) بطور قانونی عمل کردن

Act of depredation (akt âv depri'deyshen) عمل غارتگرانه

Act of government (akt âv 'gâvernment) عمل دولت

Act of killing (akt âv 'kiling) فعل قتل؛ عمل قتل

Act of law (akt âv lâ) عمل حقوقی

Syn: ***legal act***

Act of Parliament (akt âv 'pârliment) قانون مجلس؛ قانون مصوب مجلس

Syn: ***codified law; legislation; statute; statute law; written law***

Act of people (akt âv 'piipel) عمل مردم

Act performed (akt performd) عمل انجام شده

Act together (akt tu'gedher) با هم کار کردن

Act upon (akt âpân) عمل کردن به

Act with (akt widh) انجام یافتن با

Acting (akting) عمل

Actio empti ('akshee-oh 'empti) دعوای مطروح از طرف خریدار

Actio ex contractu ('akshee-oh eks kântraktoo / kântraktyoo) دعوای ناشی از قرارداد

Actio ex delicto ('akshee-oh eks deliktoh) دعوای شبه جرم

Actio ex locato ('akshee-oh eks lohkaytoh) دعوا در محل

Actio ex maleficio ('akshee-oh eks malefishee-oh) دعوای شبه جرم

Actio ex stipulatu ('akshee-oh eks stip-ye-lay-too/ stip-ye-lay-tyoo) دعوای ناشی از خرید

Actio in personam ('akshee-oh in persohnam) دعوا علیه شخص

Action ('akshen) دعوا؛ اقامه دعوا؛ اقدام؛ عمل؛ فعالیت

Syn: ***activity; bringing an action; case; lawsuit***

Action arising out of tort ('akshen e'râyzing aot âv tort) دعوای ناشی از شبه جرم

Action at common law ('akshen at 'kâmân lâ) دعوای مبتنی بر کامن لا

Action for recovery ('akshen for ri'kâveri) دعوای دریافت خسارت؛ دعوای مطالبه خسارت؛ دعوای جبران خسارت

Action to claim ('akshen tu kleym) طرح دعوا

Actionable ('akshenebel) قابل اقامه دعوا؛ قابل پیگرد؛ قابل تعقیب

Actionable nuisance ('akshenebel 'nyoosens) مزاحمت قابل تعقیب

Actions ('akshenz) اَعمال؛ اقدامات

Syn: ***activities; measures***

Activation (akti'veyshen) فعال‌سازی

Active ('aktiv) عملی؛ فعال

Syn: ***factual; practical; viable; workable***

Active contribution ('aktiv kântri'byooshen) مشارکت فعال

Active thinking ('aktiv thinking) اندیشه فعال

Syn: ***active thought***

Active thought ('aktiv thot) اندیشه فعال

Activities (ak'tivitiz) فعالیت‌ها؛ اَعمال؛ اقدامات

Syn: ***actions; measures***

Activities of citizens (ak'tivitiz âv sitizenz) فعالیت‌های شهروندان

Activities of the courts (ak'tivitiz âv dhe korts) فعالیت‌های محاکم

Activity (ak'tiviti) فعالیت

Syn: ***action***

Actor ('akter) فاعل

Acts (akts) قوانین؛ اَعمال؛ افعال

Syn: ***deeds; law texts; laws; provisions***

Acts committed (akts kâmitid) اعمال ارتکابی

Acts of conspiracy (akts âv kâns'piresi) اعمال و اقدامات توطئه‌آمیز

Acts of private persons (akts âv prâyvit 'persenz) اعمال اشخاص خصوصی

Actual ('akchuwâl) واقعی

Syn: ***real; substantial***

Actual bodily harm ('akchuwâl bâdili harm) صدمه جسمانی واقعی

Actual damage ('akchuwâl 'damij) خسارت واقعی

Actual delivery ('akchuwâl di'liveri) تحویل واقعی؛ تسلیم واقعی

Actual goods ('akchuwâl gudz) کالای واقعی

Actual harm ('akchuwâl hârm) صدمه واقعی

Actual performance ('akchuwâl per'formens) اجرای واقعی؛ اجرای بالفعل

Syn: ***specific performance; specific relief***

Actual physical contact ('akchuwâl 'fizikâl 'kântakt) تماس بدنی واقعی؛ تماس جسمی واقعی

Actual property ('akchuwâl 'prâperti) اموال واقعی

Actual unlawful force ('akchuwâl ân'lâful fors) نیروی غیرقانونی واقعی

Actual use ('akchuwâl yoos) استفاده بالفعل

Actual use of property ('akchuwâl yoos âv 'prâperti) استفاده بالفعل از مال

Actually (akchuwâli) به طور واقعی؛ در واقع؛ واقعاً؛ عملاً؛ در عمل

Syn: ***de facto; in fact; in practice; practically***

Actually applying force (akchuwâli a'plâying fors) اعمال واقعی زور

Actus non facit reum, nisi mens sit rea (aktes nân faysheet ree-em nizi menz sit ree-e) فعل فی نفسه ایجاد جرم نمی‌کند مگر با قصد و نیت مجرمانه انجام شود

Actus reus (aktes ree-es / ray-es) عنصر مادی

Syn: ***criminal act; guilty act; material element; physical element***

AD = anno domini (ey 'dii = ano 'dâminây) بعد از میلاد؛ میلادی

Ad hoc (ad hâk) خاص؛ ویژه؛ اختصاصی

Syn: ***particular; special***

***Ad hoc* tribunals** (ad hâk trây'byoonâl) دیوان‌های خاص؛ محاکم ویژه

Adapt (a'dapt) وفق دادن؛ اقتباس کردن

Syn: ***show interest in***

Adaptation (adap'teyshen) انطباق

ADAT (adapt) عرفی

❊ حقوق یا قانون عرفی مردم مالزی و اندونزی. که قانونی نانوشته و سنتی بود و بر کلیه جنبه‌های شخصی از تولد تا مرگ حاکم بود.

ADAT courts (adapt korts) محاکم عرفی (مالزی و اندونزی)

Syn: ***customary courts***

Add together (ad tu'gedher) اضافه کردن

Syn: ***make up***

Additional (a'dishenâl) بیشتر؛ اضافی

Syn: ***cumulative***

Additional money (a'dishenâl 'mâni) پول بیشتر

Additionally (a'dishenâli) به علاوه؛ علاوه بر این؛ از این گذشته

Additions to the law (a'dishenz tu dhe lâ) الحاقات به قانون

Address (ad'res) پرداختن به؛ مورد خطاب قرار دادن؛ توجه کردن؛ مورد ملاحظه قرار دادن

Syn: ***deal with***

Address the need (ad'res dhe niid) برطرف کردن نیاز

Syn: ***fulfil the need; meet the need; satisfy the need***

Address to (ad'res tu) خطاب کردن به

Addressed to (ad'resd tu) خطاب به

Adequate ('adikwit) مناسب؛ کافی

Syn: ***enough; sufficient***

Adequate services ('adikwit 'servisiz) خدمات کافی

Adequate value ('adikwit 'valyoo) ارزش کافی

Adequately ('adikwitli) به اندازه کافی

Adhere to (ad'hiyer tu) رعایت کردن؛ حمایت کردن؛ پیروی کردن

Adhere to the principles (ad'hiyer tu dhe prinsipelz) پایبند بودن به اصول

Adhering to Islamic principles (ad'hiyering tu iz'lamik prinsipelz) پایبندی به اصول اسلامی؛ رعایت اصول اسلامی

Adjacent (a'jeysent) مجاور

Adjacent zone (a'jeysent zon) منطقه مجاور؛ منطقه نظارت

Syn: ***contiguous zone***

Adjourn (a'jern) تعطیل کردن؛ به تعویق انداختن

Adjudicate (a'joodikeyt) داوری کردن؛ قضاوت کردن؛ صادر کردن حکم

Syn: ***decide; judge***

Adjudication (a'joodikeyshen) دادرسی؛ رسیدگی؛ حکمیت؛ داوری؛ قضاوت

Syn: ***arbitration; investigation; proceeding; trial***

Adjudicative (a'joodikeytiv) قضایی

Syn: ***judicial***

Adjudicative facts (a'joodikeytiv akts) حقایق قضایی

Adjudicative function (a'joodikeytiv fânkshen) وظیفه قضایی

Adjust (a'jâst) اصلاح کردن

Adjust obligations (a'jâst âbli'geyshenz) اصلاح کردن تعهدات

Adjustment (a'jâstment) اصلاح

Syn: ***amendment***

Administer (ad'minister) اجرا کردن؛ اعمال کردن؛ اداره کردن

Syn: ***apply***

Administer oath (ad'minister oth) سوگند دادن

Administration (ad'ministreyshen) حکومت؛ دولت؛ اداره؛ اجرا؛ اعمال

Administration of justice (ad'ministreyshen âv 'jâstis) اجرای عدالت

Administrative (ad'ministreytiv) اداری

Syn: ***executive***

Administrative action (ad'ministreytiv 'akshen) دعوای اداری

Administrative agency (ad'ministreytiv 'eyjensi) دستگاه اداری و اجرایی

Administrative court (ad'ministreytiv kort) دادگاه اداری

Administrative law (ad'ministretiv lâ) حقوق اداری

Syn: ***law concerned with the executive authority***

Administrative law judge (ad'ministretiv lâ jâj) قاضی دادگاه اداری

Administrative nature (ad'ministreytiv neycher) ماهیت اداری

Administrative powers (ad'ministreytiv 'pawerz)
اختیارات اداری؛ قدرت اداری؛ اختیارات اجرایی

Administrative regulation (ad'ministreytiv regyu'leyshen)
مقررات اداری؛ مقررات اجرایی

Administrative remedies (ad'ministreytiv remidiz) راه حل‌های اداری

Administrator (ad'ministreyter) مدیر

Admiralty ('admirâlti) دریاسالاری؛ بحری؛ دریایی

Syn: ***marine; martime; nautical; naval; sea***

Admiralty law ('admirâlti lâ) حقوق بحری؛ حقوق دریایی

Syn: ***martime law***

Admiration (admi'reyshen) تحسین؛ ستایش

Admissible (ad'misibel) قابل قبول

Syn: ***acceptable***

Admissible evidence (ad'misibel evidens) مدرک قابل قبول

Admit (ad'mit) پذیرفتن

Syn: ***accede; acknowledge; adopt; agree; approve; assume; confirm; embrace***

Admitted (ad'mitid) پذیرفته شده

Syn: ***acknowledged; adopted; espoused***

Adopt (e'dâpt) پذیرفتن؛ تصویب کردن؛ اختیار کردن؛ اقتباس کردن؛ اتخاذ کردن؛ برگزیدن

Syn: ***accede; accept; acknowledge; admit; agree; approve: assume; confirm; embrace; espouse***

Adopted (e'dâptid) پذیرفته شده

Syn: ***acknowledged; admitted; espoused***

Adopted by (e'dâptid bây) پذیرفته شده بوسیله؛ مصوبِ

Syn: ***approved by; enacted by; enforced by; passed by***

Adoption (e'dâpshen) پذیرش؛ قبولی

Adult ('adâlt) بالغ؛ بزرگسال

Adultery (a'dâlteri) زنای محصنه

Advance (ad'vâns) پیشرفت

Syn: ***development; evolution***

Advanced laws (ad'vânst lâz) قوانین پیشرفته

Advancing (ad'vânsing) پیشرفت؛ ارتقا

Advancing industrial (ad'vânsing in'dâstriyâl) پیشرفت صنعت

Advantage (ad'wântij) منفعت؛ مزیت

Syn: ***benefit***

Advantages (ad'wântijiz) مزایا

Advent ('advent) ظهور؛ پیدایش

Syn: ***emergence; rise***

Adversary ('adverseri) برعکس؛ دشمن؛ رقیب؛ مخالف

Syn: ***contray to; in contrast; vice versa***

Adversary procedure system ('adverseri pro'siijer sistem)
سیستم دادرسی اتهامی

Syn: ***accusatory proce dure system***

Advice (ad'vâys) مشاوره؛ مشورت؛ توصیه؛ نظر؛ اطلاع؛ خبر

Syn: ***counseling***

Advise (ad'vâyz) مشورت کردن؛ مشاوره دادن؛ پیشنهاد کردن؛ توصیه کردن

Syn: ***consult; counsel; suggest***

Advisory (ad'vâyzeri) مشورتی؛ توصیه‌ای

Syn: ***non-binding***

Advisory counsel (ad'vâyzeri 'kaonsel) مشاور مشورتی

Syn: ***councilor; legal advisor; legal consultant; solicitor***

Advisory counsellors (ad'vâyzeri 'kaonslerz) وکلاء و مشاورین مشورتی

Advisory opinion (ad'vâyzeri o'pinyen) نظر مشورتی

Advisory standards (ad'vâyzeri standerdz) استانداردهای مشورتی

Advocate (**N.** 'advokit) (اسم) وکیل (خصوصی)؛ وکیل (منظور وکیل پایه یک است)

Syn: ***(N.) = barrister; counsel; lawyer; Queen's Counsel***

Advocate (**V.** 'advokeyt) (فعل) دفاع کردن از؛ حمایت کردن از تبلیغ کردن

Syn: ***(V.) = describe***

Advocate for victim ('advokit for viktim) وکیل قربانی

Advocation ('advokeyshen) طرفداری

Affairs (e'ferz) امور

Syn: ***cases; issues; matters; things***

Affect (a'fekt) اثر گذاشتن؛ تآثیر گذاشتن بر؛ متأثر گشتن

Syn: ***have an impact; have impact on; have influence on; impact; influence***

Affect is that (a'fekt iz dhat) نتیجه آن این است که

Affidavit (afi'deyvit) استشهاد؛ شهادت‌نامه؛ سوگندنامه

Syn: ***information; statement in writing and oath; sworn written statement***

Affirm (a'ferm) تأیید کردن

Afford (e'ford) به عمل آوردن؛ از عهده چیزی برآمدن؛ فراهم کردن؛ در نظر گرفتن

Afford protection (e'ford pro'tekshen) حمایت کردن؛ محافظت کردن

Affray (e'frey) نزاع؛ درگیری

Afresh (e'fresh) از نو؛ مجدداً

After being tried (âfter 'bii-ing trâyd) بعد از محاکمه شدن

After which time (âfter wich tâym) بعد از آن زمان

Afterwards (âfterwordz) بعدها؛ بعداً؛ سپس؛ پس از آن

Syn: ***after***

Again (e'gen) همچنین

Syn: ***accordingly***

Against (e'genst) در مقابل؛ علیه

Syn: ***versus***

Age (eyj) سن؛ عصر؛ زمان

Age of majority (eyj âv ma'jâriti) سن بلوغ

Age of satellites (eyj âv satelâyt) عصر ماهواره‌ها

Agencies ('eyjensiz) ارگان‌ها

Agency ('eyjensi) آژانس؛ نهاد؛ ارگان؛ نمایندگی؛ مؤسسه؛ وکالت

Agency of diplomacy ('eyjensi âv di'plomasi) آژانس دیپلماسی

Agency of necessity ('eyjensi âv ni'sesiti) آژانس ضرورت؛ دفتر نمایندگی و عاملیت نیاز و احتیاجات

Agent ('eyjent) نماینده

Agent of a sovereign power ('eyjent âv e 'sâvrin 'pawer)
نماینده دارای اختیار مستقل

Agent of necessity ('eyjent âv ni'sesiti) وکیل اضطراری

Agent of the government ('eyjent âv dhe 'gâvernment) نماینده دولت

Agents ('eyjents) کارگزاران؛ نمایندگان

Ages (eyjiz) دوران؛ قرون

Aggravate ('agreveyt) تشدید کردن

Aggravated burglary ('agreveytid 'bergleri)
ورود غیرمجاز مشدد به ملک دیگری به قصد ارتکاب جرم

Aggravated damages ('agreveytid 'damijiz) خسارات مشدده

Aggravated negligence ('agreveytid 'neglijens) قصور مشدده

Aggravated responsibility ('agreveytid rispânsi'biliti) مسئولیت مشدده

Aggravated theft ('agreveytid theft) سرقت مشدده

Aggregate ('agrigit) مجموعه؛ مجموع

Syn: ***entirety***

Aggregate of rights (agrigit âv 'râyts) مجموعه‌ای از حقوق

Syn: ***body of laws***

Aggression (a'greshen) تجاوز؛ تعرض؛ پرخاشگری؛ ستیزه‌جویی؛ تجاوزکارانه

Syn: ***attack; assault; hostile or destructive behavior or actions; invasion***

Aggressive (a'gresiv) پرخاشگرانه

Aggrieved contracting party (a'griivd kân'trakting 'pârti)
طرف مغبون یا متضرر در قرارداد

Aggrieved party (e'griivd 'pârti) طرف متضرر

Syn: ***injured party; party who is suffering damages***

Agree (e'gri) پذیرفتن؛ قبول کردن؛ توافق کردن؛ موافقت کردن؛ موافق بودن

Syn: ***accede; accept; acknowledge; admit; adopt; approve; assume; embrace; concede***

Agreeably (e'griyebli) به نحو قابل قبول؛ به طور مطلوب

Agreed price (e'griid prâys) قیمت توافق شده

Agreed upon (e'griid â'pân) مورد توافق

Agreeing (e'griing) توافق

Agreement (e'griiment) توافق؛ قرارداد؛ موافقتنامه

Syn: ***compromise; contract; treaty***

Agreement by the contracting parties (e'griiment bây dhe kân'trakting 'pârtiz) توافق بوسیله طرفین قرارداد

Agreement entered into (e'griiment 'enterd intoo) توافق منعقده

Agreement to arbitration (e'griiment tu arbi'treyshen) قرارداد داوری

Agreement to sell (e'griiment tu sel) توافق برای فروش

Agreements must be observed (e'griiments mast bii âb'zerv) قراردادها باید رعایت شوند

Syn: ***pacta sunt servanda***

Agriculture (agri'kâlcher) کشاورزی

Ahistorical (ahis'târikâl) غیرتاریخی؛ بدون پیشینه تاریخی

Aid and abet (eyd and ebet) کمک به مرتکب اصلی جرم ضمن حضور در صحنه جرم، که با شرکت در جرم در نظام حقوقی ایران قابل قیاس است.

Aim (eym) هدف؛ مورد هدف قرار دادن؛ در نظر داشتن

Syn: ***end; goal; objective; purpose***

Aim at (eym at) هدف ..... بودن

Aimed at (eymd at) با هدفِ؛ که هدفش می‌باشد

Air (er) پخش کردن (برنامه تلویزیونی یا رادیویی)

Air space (er 'speys) فضای هوایی

Aircraft (erkrâft) هواپیما

Airplane (erpleyn) هواپیما

Akin to, Be (e'kin tu, bii) مانند ... بودن؛ شبیه ... بودن

Syn: ***be similiar to; resemble***

Albeit (ol'biyit) گرچه؛ اگرچه

Alien ('eyliyen) بیگانه

Syn: ***foreigner; non-citizen***

Alienable (eyliyenebel) قابل انتقال؛ قابل واگذاری

Syn: ***transferable***

Align with (a'lây widh) همسو بودن با

Alike (e'lâyk) یکسان

All killing (ol killing) همه نوع کشتن

Syn: ***general killing; homicide***

All that (old hat)	همه آنچه که؛ تنها چیزی که

Allegation (ali'geyshen) اتهام؛ ادعا

Syn: ***charge***

Alleged (a'lejd) مورد ادعا؛ اظهار شده

Alleged justification (a'lejd jâstifi'keyshen) توجیه اظهار شده

Alleged wrong (a'lejd rang) خطای مورد ادعا؛ تخلف ادعا شده؛ خطای اظهار شده

Alleviate to (a'liiviyeyt tu) کاهش دادن

Syn: ***devote to***

Allocate ('alokeyt) اختصاص دادن به؛ تخصیص دادن به؛ تقسیم کردن؛ قسمت کردن

Syn: ***dividing up***

Allocation (alo'keyshen) تخصیص؛ اختصاص؛ اعتبار

Allocation of values (alo'keyshen âv 'valyooz) تخصیص ارزش‌ها

Allow (e'lao) اجازه دادن؛ مجاز دانستن؛ مجاز بودن؛ مجاز شناختن؛ قبول کردن؛ پذیرفتن

Syn: ***admit; authorize; empower; entitle to; let; make; permit; tolerate***

Allowed (e'laod) مُجاز؛ مورد قبول؛ قابل قبول؛ مسموع

Syn: ***admissible***

Allowed to (e'laod tu) مجاز به

Almost ('olmost) تقریباً

Syn: ***nearly***

Alone (e'lon) تنها؛ به تنهایی

Syn: ***by itself***

Along with (e'lâng widh) همراه با

Syn: ***accompanied by; attached to; coupled with***

Alongside (elâng'sâyd) همراه با

Alter ('olter) اصلاح کردن؛ تغییر دادن؛ تغییر کردن؛ عوض کردن

Syn: ***amend; change***

Alter the obligations ('olter dhe âbli'geyshenz) تغییر دادن تعهدات

Alteration (olte'reyshen) تغییر؛ اصلاح

Syn: ***amendment; change***

Alternative (ol'ternetiv) امکان؛ مختلف؛ چاره؛ جایگزین

Syn: ***different; possible***

Alternative adjudication (ol'ternetiv a'joodikeyshen) حکمیت جانشینی

Alternative mechanism (ol'ternetiv 'mekanizem)
سازوکارهای جایگزین؛ مکانیزم جایگزین‌شونده

Alternative of private warfare (ol'ternetiv prâyvit worfer)
امکانِ (وقوع و درگرفتن) جنگ و نزاع خصوصی و شخصی

Alternative view of contracts (ol'ternetiv vyoo âv kân'trakts)
دیدگاه جایگزین قراردادها

Although (ol'dho) گرچه؛ هر چند که

Syn: ***though; while***

Alternatively (ol'ternetivli) از سوی دیگر

Ambassador (am'basader) سفیر

Ambiguous (am'bigyuwes) مبهم

Syn: ***imprecise***

Ambition (am'bishen) جاه‌طلبی

Ambulance ('ambyulens) آمبولانس

Ameliorate (emiiliyo'reyt) بهبود بخشیدن

Syn: ***recover***

Amelioration (emiiliyo'reyshen) بهبود

Amend (a'mend) تغییر دادن؛ اصلاح کردن

Syn: ***alter; change***

Amending (a'mending) اصلاح

Amendment (a'mendment) اصلاح؛ اصلاحیه

Syn: ***adjustment; alteration; change; modification; reformation***

Amendment of treaties (a'mendment âv 'triitiz) اصلاح معاهدات

Amicably ('amikebli) بطور دوستانه

Among (e'mâng) میان؛ در میان؛ از جمله

Syn: ***between***

Amongst (e'mângst) در میان

Amortization (emortây'zeyshen) استهلاک

Syn: ***gradual reduction***

Amount (e'maont) مبلغ

Amount of money (e'maont âv 'mâni) مبلغی پول

Syn: ***sum of money***

Amount to (e'maont tu) منجر شدن به

Syn: ***constitute; give rise to; lead to; result in***

Amphibious assault (am'fibiyes e'solt) حمله آبی ـ خاکی؛ حمله زمینی ـ دریایی

Analogies ('analâiiz) شباهت‌ها

Analogous (e'nalâges) مشابه

Syn: ***identical***

Analogous case (e'nalâges keys) مورد مشابه

Analysis (e'nalisis) تجزیه و تحلیل

Syn: ***inquiry; investigation***

Analytical (ana'litikâl) تحلیلی

Analyze the problem ('analâyz dhe 'prâblemz) تجزیه و تحلیل کردن مسئله

Anchorage (ankerij) لنگرگاه

Anchoring (ankering لنگر انداختن

Ancient ('eynshent) باستان؛ قدیم؛ قدیمی

Syn: ***early; old; primitive***

Ancient law (eynchent lâ) قانون قدیمی

Syn: ***early law; old law; primitive law***

Ancient Rome ('eynshent rom) روم باستان

Ancillary proceeding (an'siileri pro'siiding) اقدام فرعی

And so on (and so ân) و غیره

Anecdotes ('anikdots) حکایات؛ داستان‌های خنده‌دار

Anger (anger) شوق

Anglican Communion ('angliken kâ'myooniyen) کلیساهای متحده و وابسته به انگلیکان (اتحادیه غیررسمی کلیسای انگلیس با کلیسای انگلیکان کانادا و کلیساهای اپیسکوپال ایالات اسکاتلند)

Angry debate ('angri di'beyt) بحث و گفتگوی شدید؛ بگو مگوی شدید؛ مجادلات سخت

Syn: ***vigorous debate; strong discussion***

Animal (aninâl) حیوان

Syn: ***beast***

Announce (a'nâns) اعلام کردن؛ اعلام داشتن

Syn: ***demonstrate***

Announced (a'nânsd) اعلام شده

Syn: ***declared; expressed***

Annoy (a'noy) ناراحت شدن؛ دلخور شدن

Annul (e'nâl) باطل اعلام کردن

Annulment (e'nâlment) ابطال

Syn: ***rescission***

Anomaly (e'nâmeli) ناهنجاری؛ بی‌قاعدگی؛ بی‌نظمی

Another way of saying that (e'nâdher wey âv seying dhat) به بیان دیگر اینکه

Answer (ânser) پاسخ دادن؛ حل کردن

Answer problems (ânser 'prâblemz) حل کردن مشکلات

Answer question (ânser kweschen) پاسخ دادن به سؤالات

Antarctic (an'târktik) قطب جنوب

Antecedent to (anti'sident tu) مقدم بر

Syn: ***prior to***

Anthropomorphize ('anthropo'morfâyz) شبیه انسان بودن

Anthropomorphized ('anthropo'morfâyzd) شبیه انسان

Anticipate (an'tisipeyt) سبقت گرفتن؛ پیشدستی کردن؛ پیش‌بینی کردن

Syn: ***overtake***

Anticipated wrong (an'tisipeytid râng) خطای پیش‌بینی شده

Anticipation of the same (an'tisipeyshen âv dhe seym) پیش‌بینی عمل مشابه

Antimony ('antimoni) آنتیمونی؛ آنتیموان (نوعی عنصر فلزی)

*** از عناصر شیمیایی جدول تناوبی است که نشان شیمیایی آن Sb و عدد اتمی 51 است.**

این عنصر در متون کهن فارسی به نام «روی سخته یا روی سخته مصری» نامیده شده است.

Any longer (eni lânger) دیگر

Syn: ***no longer***

Anyway ('eniwey) به هر حال

Apart from (e'pârt frâm) سوایِ؛ جدا از؛ قطع نظر از؛ صرفنظر از

Apartment (e'pârtment) آپارتمان

Syn: ***condo***

Apology (e'pâloji) عذرخواهی

Apology (e'pâloji) عذرخواهی

Apparent (e'parent) واضح؛ روشن؛ محرز

Apparent authority (e'parent â'thoriti) اختیارات روشن و واضح

Apparently (e'parentli) ظاهراً؛ از قرار معلوم

Syn: ***clearly***

Appeal (e'piil) پژوهش؛ استیناف؛ فرجام‌خواهی کردن؛ پژوهش‌خواهی کردن

Appear (e'piyer) آشکار شدن؛ ظاهر شدن؛ به نظر رسیدن

Syn: ***seem***

Appear before (e'piyer bi'for) حضور یافتن نزد .....

Appearance (e'piyerens) حضور

Appease (e'piiz) خشنود کردن یا شدن؛ فرونشاندن خشم

Appellant (a'pelent) پژوهش‌خواه؛ مستأنف؛ فرجام‌خواه

Syn: ***person who lodges an appeal***

Appellate court (a'pelit kort) دادگاه استیناف؛ دادگاه پژوهش

Syn: ***court of appeal***

Appellate system (a'pelit system) نظام پژوهش

Appellee (apelee) پژوهشخوانده؛ مستأنف‌علیه

Appetite ('apitâyt) میل

Appetite for change ('apitâyt for cheynj) میل به تغییر

Applicable ('aplikebel) عملی؛ حاکم؛ قابل اعمال؛ قابل اجرا؛ مربوط

Syn: ***relevant***

Applicable law ('aplikebel lâ) قانون حاکم؛ قانون قابل اجرا

Syn: ***choice of law rules***

Applicable law clause ('aplikebel lâ 'klâoz) شرط انتخاب قانون حاکم

Syn: ***forum clause***

Applicant ('aplikent) خواهان

Syn: ***claimant; plaintiff; petitioner***

Application (apli'keyshen) اعمال؛ اجرا؛ استفاده

Syn: ***enforcement; implementation***

Application of law (apli'keyshen âv lâ) اعمال قانون؛ اجرای قانون

Syn: ***enforcement of law***

Application made (apli'keyshen meyd) تقاضای صورت گرفته

Application of law (apli'keyshen âv lâ)
اعمال قانون؛ اجرای قانون؛ کاربرد حقوق؛ اجرای حقوق

Application of physical force (apli'keyshen âv 'fizikâl fors)
اعمال نیروی جسمانی

Application of the internal law (apli'keyshen âv dhe in'ternâl lâ)
کاربرد حقوق داخلی

Application of the principles (apli'keyshen âv dhe prinsipelz)
اجرای اصول

Application of treaty (apli'keyshen âv 'triiti) اجرای معاهده؛ اعمال معاهده

Apply (a'plây) اعمال کردن؛ اجرا کردن؛ به کار گرفتن

Syn: ***administer; enforce; exercise; exert; implement; operate; practise***

Apply for (a'plây for) تقاضا کردن؛ درخواست کردن؛ درخواست دادن یا شدن

Syn: ***demand; request***

Apply the law (a'plây dhe lâ) اجرا کردن قانون

Apply to (a'plây tu) اعمال کردن نسبت به

Apply to *sth* (a'plây tu 'sâmthing)
مربوط بودن؛ ربط داشتن به؛ ارتباط داشتن با؛ شامل ... شدن

Applying (a'plâying) اعمال؛ بکارگیری

Applying force (a'plâying fors) اعمال زور؛ بکارگیری زور

Syn: ***use of force***

Appoint (e'poynt) منصوب کردن؛ انتخاب کردن

Syn: ***engage***

Appointed day and time (e'poyntid 'dey and tâym) روز و زمان تعیین شده

Appointed judge (e'poyntid jâj) قاضی منصوب (شده)

Appointing judges (e'poynting jâjiz) انتصاب قضات

Appointment (e'poyntment) انتصاب؛ انتخاب؛ قرار ملاقات

Syn: ***choice; option***

Appreciate (e'priishiyeyt) درک کردن؛ ارزش قائل بودن

Syn: ***value***

Appreciate the true significance (e'priishiyeyt dhe troo sig'nifikens) اهمیت واقعی (چیزی را) درک کردن

Appreciation of (epriishi'yeyshen âv) ارزیابیِ؛ تخمینِ

Apprehending (apri'hending) توقیف

Syn: ***apprehension; arrest; arresting; attachment; detention; commitment; custody; seizing***

Apprehension (apri'henshen) توقیف؛ دستگیری

Syn: ***apprehending; arrest; arresting; attachment; detention; commitment; custody; seizing***

Approach (e'proch)
شیوه؛ دیدگاه؛ نگرش؛ رویکرد؛ روش؛ رهیافت؛ رسیدن به؛ نزدیک کردن؛ نزدیک شدن به؛ دسترسی پیدا کردن به

Syn: ***insight; policy; procedure; understanding; view***

Approach based on risk (e'proch beysd ân risk) رویکرد مبتنی بر ریسک

Syn: ***risk-based approach***

Appropriate (a'propriyeyt) مناسب بودن؛ اختصاص دادن؛ مناسب

Syn: ***proper***

Appropriate goods from (a'propriyeyt gudz frâm) تحویل گرفتن کالا از

Appropriate opportunities (a'propriyeyt âpor'tyoonitiz) فرصت‌های مناسب

Appropriate property (a'propriyeyt 'prâperti) تصاحب کردن مال

Appropriate wage (a'propri-it weyj) دستمزد مناسب

Appropriating property (a'propriyeyting 'prâperti) تصاحب مال

Appropriation (a'propriyeyshen) تصاحب؛ (اعلامیه) ارسال کالا

Appropriation of property (a'propriyeyshen âv 'prâperti) تصاحب مال

Approval (a'proovâl) تأیید؛ تصویب

Approve (a'proov) تصویب کردن؛ تأیید کردن

Syn: ***accept; admit; acknowledge; adopt; agree; confirm; enact; lay down; pass; set***

Approved by (a'proovd bây) مصوبِ

Syn: ***adopted by; enacted by; enforced by; passed by***

Approved treaties (a'proovd 'triitiz) معاهدات مصوب

Apt (apt) آماده

Aptly ('aptli) بجا؛ بطور مناسب؛ به درستی

Arab League ('arab liig) اتحادیه عرب

Arab states ('arab steyts) کشورهای عرب

Arab world ('arab 'werld) دنیای عرب؛ جهان عرب

Arbitral (ârbitrel) داوری

Arbitral awards (ârbitrel e'wordz) احکام داوری

Arbitral processes (ârbitrel pro'sesiz) مراحل داوری

Arbitral remedies (ârbitrel remidiz) راه حل‌های داوری

Arbitral tribunal (ârbitrel trây'byoonâl) دیوان داوری

Arbitrariness ('ârbitrerinis) خودسری

Arbitrary ('ârbitreri) خودسرانه

Syn: ***unauthorized***

Arbitrary order ('ârbitreri 'order) دستور خودسرانه؛ قرار خودسرانه

Arbitration (arbi'treyshen) داوری

Syn: ***adjudication***

Arbitration award (arbi'treyshen e'word) حکم داوری

Arbitration clause (arbi'treyshen 'klâoz) شرط داوری

Arbitration tribunal (arbi'treyshen trây'byoonâl) دیوان داوری

Arbitrator ('ârbitreyter) داور

Syn: ***iudex; referee***

Archipilago (ârki'peligo) مجمع‌الجزایر

Architecture ('ârkitecher) معماری؛ ساختار

Area ('eryâ) بخش؛ حوزه؛ رشته؛ زمینه؛ محیط؛ مساحت

Syn: ***environment; province; section***

Area of equity ('eryâ âv 'ekwiti) حوزه انصاف

Area of inheritance ('eryâ âv in'heritens) حوزه ارث

Area of knowledge ('eryâ âv 'nâlij) حوزه و رشته علمی

Area of law ('eryâ âv lâ) حوزه حقوق

Area of study ('eryâ âv 'stâdi) حوزه مطالعه

Area of the constitution ('eryâ âv dhe kânsti'tyooshen) بخشی از قانون اساسی

Areas ('eryâz) زمینه‌ها؛ رشته‌ها؛ حوزه‌ها؛ مناطق

Arena (e'riinâ) حوزه کاری؛ عرصه

Syn: ***areas; fields***

Argue ('ârgyoo) بحث کردن؛ استدلال کردن

Syn: ***reason***

Argument ('ârgyooment) استدلال؛ بحث؛ مشاجره؛ مذاکره

Syn: ***debate; discussion; dispute; quarrel; reasoning***

Argument about ('ârgyooment e'baot) استدلال راجع‌به؛ بحث درباره

Arise (e'râyz) ایجاد کردن/ شدن؛ ناشی شدن؛ مطرح کردن/ شدن؛ رخ دادن؛ ایجاب کردن

Arise for discussion (e'râyz for dis'kâshen) جهت بحث ارائه شدن

Arise issue (e'râyz 'ishoo) طرح کردن موضوع؛ پیش آمدن مسئله

Arise obligation (e'râyz âbli'geyshen) ایجاد شدن تعهد

Arise question (e'râyz kweschen) مطرح شدن سؤال؛ ایجاد شدن سؤال

Arise the need (e'râyz dhe niid) ضرورت ایجاب کردن؛ لازم بودن؛ نیاز بودن

Syn: ***be necessary***

Arise upon (e'râyz âpân) رخ دادن با؛ ناشی شدن به دلیل

Arising from (e'râyzing frâm) ناشی از؛

Syn: ***arising out of / under; resulting from***

Arising out of (e'râyzing aot âv) ناشی از

Arising under (e'râyzing ânder) ناشی از

Aristocracy (aris'tâkresi) طبقه اشراف؛ اشراف سالاری

Armed (ârmd) مسلح؛ مسلحانه

Armed aggression (ârmd a'greshen) تجاوز مسلحانه

Armed attack (ârmd e'tak) حمله مسلحانه

Armed burglary (ârmd 'bergleri)
ورود غیرمجاز مسلحانه به ملک دیگری به قصد ارتکاب جرم

Armed conflicts (ârmd 'kânflikts) مخاصمات مسلحانه

Armed forces (ârmd forsiz) نیروهای مسلح

Armed insurrectional movements (ârmd insâ'rekshenâl 'moovments) اقدامات قیام مسلحانه؛ جنبش‌های شورشی مسلح

Armed robbery (ârmd 'râberi) سرقت مسلحانه

Syn: ***armed theft; hold-up***

Armed theft (ârmd theft) سرقت مسلحانه

Armies (ârmiz) نظامیان

Armoury ('ârmeri) زرادخانه

Arms (ârmz) تسلیحات

Syn: ***weapons***

Arms control (ârmz kân'trol) کنترل تسلیحات

Around (e'raond) سراسر

Syn: ***throughout***

Around the world (e'raond dhe werld) سراسر جهان

Arouse (e'raoz) موجب شدن؛ برانگیختن

Syn: ***awaken; precipitate***

Arouse suspicion (e'raoz sâs'pishen) موجب شک شدن

Arraignment (a'reynment) احضار؛ تعقیب

Syn: ***prosecution***

Arrange (a'reynj) تنظیم کردن؛ مرتب کردن؛ منظم کردن؛ ترتیب دادن

Arrange for the opening of a credit (a'reynj for dhe opening âv e 'kredit) ترتیب گشایش اعتباری را دادن

Arrangement (a'reynjment) برنامه؛ ترتیب؛ توافق

Syn: ***scheme***

Arrest (a'rest) توقیف؛ بازداشت (کردن)؛ دستگیری؛ دستگیر کردن

Syn: ***apprehending; apprehension; attachment; commitment; detention; custody; seizing; warrant***

Arresting (a'resting) توقیف؛ بازداشت

Syn: ***apprehending***

Arresting suspected wrongdoers (a'resting sâs'pektid 'rângdoo-erz) بازداشت متخلفین مظنون

Arrival (e'râyvâl) ورود

Arrive at a decision (e'râyv at e di'sizhen) تصمیم گرفتن

Syn: ***decide; make a decision; reach a decision; render a decision***

Arrive at in commerce (e'râyv at in 'kâmers) حاصل تجارت بودن

Arrive at in negotiations (e'râyv at in nigoshi'yeyshenz**)** حاصل مذاکرات بودن

Arrive decisions (e'râyv di'sizhenz) تصمیم گرفتن

Arsenic ('ârsenik) آرسنیک

*** که در فارسی به اکسید آن «مرگ موش» و سولفید آن «زرنیخ» گفته می‌شود، عنصر شیمیایی است که در جدول تناوبی با علامت As مشخص است و دارای غدد اتمی ۳۳ است. آرسنیک شبیه فلز سمّی معروفی است که به سه شکل زرد، سیاه و خاکستری یافت می‌شود. آرسنیک و ترکیبات آن به عنوان آفت‌کش بکار می‌روند. علف‌کش، حشره‌کش و آلیاژهای مختلف.**

Arson ('ârsen) ایجاد حریق عمدی؛ احراق؛ آتش سوزی

Syn: ***setting fire***

Article ('ârtikel) ماده؛ مقاله

Syn: ***contribution; essay; paper***

Article of law (ârtikel âv lâ) ماده قانونی

Articles (ârtikelz) مواد؛ مقررات

Syn: ***provisions; rules***

Articles of association (ârtikelz âv asosi'yeyshen) اساسنامه داخلی شرکت

Articles of confederation (ârtikelz âv 'kânfedereyshen) میثاق اتحاد؛ نخستین قانون اساسی منعقد بین سیزده ایالتی که در اصل آمریکا را تشکیل دادند.

Articulation (ârtikyu'leyshen) بیان؛ تلفظ؛ مفصل؛ بند

Syn: ***protestation; statement***

Artificial person (ârti'fishâl 'persen) شخص حقوقی

Syn: ***juridical person; juristic/ juristical person; legal entity/ person***

Artistic (ârtistik) هنری

As (az) مثل؛ مانند؛ شبیه؛ به عنوان

Syn: ***like; similar to***

As … opines (az … o'pâynz) چنانکه .... اظهار داشت؛ به قول ...؛ به عقیده ...

As … put (az … put) چنانکه .... بیان کرد؛ به قول ...؛ به عقیده ...

As a general rule (az e 'jenrâl rool) به عنوان یک قاعده کلی

As a matter of (az e mater âv) به عنوان یک مسئله

As a result (az e ri'zâlt) در نتیجه

Syn: ***consequently***

As a result of (az e ri'zâlt âv) در نتیجهٔ؛ بدنبالِ؛ بخاطرِ؛ به دلیلِ؛ به سببِ

Syn: ***due to***

As a whole (az a hol) در کل؛ به عنوان یک کل واحد

Syn: ***in a general of way***

As and when (az and wen) هر وقت که؛ هر موقع که

As far as (az fâr az) تا آنجا که

As compared with (az kâm'perd widh) در مقایسه با

As far as possible (az fâr az 'pâsibel) تا آنجایی که ممکن است

As good as (az gud az) به خوبی

As if (az if) گویی

As long as (az lâng az) مادامی که

As many as (az meni az) تا؛ به اندازهٔ

As much as (az mach az) به اندازه؛ به همان اندازه؛ همانند

As much as he deserves (az mâch az hii di'zervz)
به اندازه‌ای که مستحق آن است

As much as he gains (az mâch az hii geynz) به اندازه‌ای که به دست می‌آورد

As much as it was worth (az mâch az it waz werth)
به همان اندازه‌ای که ارزش داشت

As normal (az 'normâl) طبق روال معمول و عادی

As often as not (az âfen az nât) بیش از نصف

As opposed to (az o'pozd tu) روبرو شدن؛ مقابل

As per (az per) مطابقِ؛ طبقِ؛ بر طبقِ

Syn: ***according to; by; following; from; in accordance with; in conformity with; in terms of; under***

As possible (az 'pâsibel) حتی‌الامکان

As seen (az siin) همانطور که مشاهده کردیم

As soon as (az soon az) به محض؛ به محض اینکه

As soon as possible (az soon az 'pâsibel)
در اسرع وقت؛ هر چه زودتر؛ هر چه سریع‌تر

As to (az tu) در خصوص (اینکه)؛ در مورد

As to whether (az tu 'wedher) در مورد اینکه آیا

As well (az wel) همچنین

As well as (az wel az) و؛ و همچنین

Ascertain (aser'teyn) تعیین کردن؛ مشخص کردن

Syn: ***define; liquidate; specify***

Ascertain the scope (aser'teyn dhe skop) تعیین کردن محدوده؛ مشخص کردن قلمرو

Asia ('eyshâ) آسیا

Ask (âsk) تقاضا کردن؛ درخواست کردن؛ خواستن؛ مطالبه کردن؛ سئوال کردن

Syn: ***demand; request***

Aspect (aspekt) جنبه؛ بُعد

Syn: ***facet***

Assault (e'solt) حمله کردن؛ حمله؛ تهدید به حمله؛ تهاجم

Syn: ***aggression; attack; invasion; occupation***

Assault and battery (e'solt and 'bateri) حمله و ایراد ضرب و جرح

Assault occasioning bodily harm (e'solt â'keyzhenjng 'bâdili hârm)
حمله منجر به صدمه جسمانی

Assemblage of law (a'semblij âv lâ) مجموعه قوانین

Syn: ***body of law; code; corpus; large collection of law***

Assembly (a'sembli) مجلس؛ مجمع

Assembly of the representatives (a'sembli âv dhe ripri'zentetivz)
مجلس نمایندگان

Syn: ***House of representatives***

Assent (a'sent) رضایت؛ موافقت

Syn: ***consent***

Assent of party (a'sent âv pârti) رضایت طرف

Assent to (a'sent tu) موافقت کردن با

Assert (a'sert) بیان کردن؛ اظهار کردن؛ اظهار داشتن

Syn: ***convey; devise;observe; point out; set forth; say; state***

Assert a claim (a'sert e kleym) مطرح کردن ادعا؛ طرح کردن دعوا

Assertion (a'sershen) اثبات؛ اظهار؛ ادعا

Syn: ***claim; proof; statement***

Assess ('ases) ارزیابی کردن

Syn: ***judging***

Assess the legal rules ('ases dhe liigâl roolz) تعیین کردن مقررات حقوقی

Assessment ('asesment) ارزیابی

Syn: ***appraisal***

Asset (aset) دارایی

Syn: ***fortune***

Assignable to (e'sâynebel tu) قابل انتساب به

Syn: ***attributable to***

Assign (e'sâyn) منتقل کردن؛ واگذار کردن

Assignable (e'sâynebel) قابل انتقال؛ قابل واگذاری

Assigned (e'sâynd) تعیین شده

Syn: ***designed***

Assignee (e'sâyni) انتقال‌گیرنده

Assignment (e'sâynment) انتقال؛ واگذاری

Syn: ***cession; disposal; disposition***

Assignor (e'sâyner) انتقال‌دهنده؛ واگذارکننده

Assimilate (a'simileyt) یکسان دانستن

Assimilation (asimi'leyshen) جذب؛ ادغام؛ همسان‌سازی

Assist (e'sist) کمک کردن؛ حمایت کردن

Syn: ***support***

Assistance (e'sistens) کمک؛ معاضدت

Assisted settlement (e'sistid 'setelment) حل و فصل کمکی

Assize (e'sâyz)

محاکمه (با حضور هیئت منصفه)؛ دادرسی؛ دادگاه سیار؛ (در جمع) جلسات دادگاه جنایی

Assize time (e'sâyz tâym) زمان دادگاه؛ زمان دادرسی؛ وقت محاکمه

Associate with (a'soshiyeyt widh)

همراه کردن با؛ متحد شدن با؛ آمیخته و مرتبط بودن با؛ پیوستن به؛ ارتباط داشتن با

Associated with (a'soshiyeytid widh) مرتبط با

Associates (a'soshiyeytz) شرکاء

Syn: ***partners***

Association (asosi'yeyshen) انجمن؛ شرکت؛ تجمع

Syn: ***corporation; firm***

Association of law (asosi'yeyshen âv lâ) انجمن حقوقی

Assume (a'syoom) عهده‌دار بودن؛ برعهده گرفتن؛ به خود گرفتن؛ فرض کردن؛ قبول کردن

Syn: ***accede; acknowledge; admit; adopt; agree; deem; embrace; postulate; presume; undertake***

Assume risk (a'syoom risk) پذیرفتن خطر

Assumpsit (esemsit/ esempsit) تعهد؛ توافق؛ التزام

Syn: ***commitment; promise***

Assumption (a'sâmpshen) قبول؛ فرض

Syn: ***fiction; premise; presumption; supposition***

Assumptions (a'sâmpshenz) پندارها

Syn: ***acceptance***

Assurance (a'shurens) تضمین؛ بیمه

Syn: ***insurance***

Assure (a'shur) اطمینان دادن؛ تضمین کردن

Syn: ***ensure; warrant***

Astonished (as'tânisht) متحیر؛ متعجب

Syn: ***perplexed***

Asymmetric tactics (eysi'metrik 'taktiks) تاکتیک نامتقارن

At a certain place (at e 'serten pleys) در یک مکان خاص

At a snail's pace (at e sneyl peysi) بسیار کُند

At all (at ol) اصلاً؛ ابداً؛ به هیچ وجه

Syn: ***by no means***

At another's expense (at e'nâdherz iks'pens) به هزینه دیگری؛ به زیان دیگری

Syn: ***at another's cost***

At any rate (at 'eni reyt) به هر حال

At first (at ferst) در ابتدا

At high risk (at hây risk) بیشتر در معرض خطر

At his option (at hiz 'âpshen) بنا به اختیار وی

At issue (at 'ishoo) مورد بحث؛ متنازع فیه

Syn: ***in question***

At least (at liist) حداقل؛ لااقل

At risk (at risk) در معرض خطر

Syn: ***at stake; in danger***

At stake (at steyk) در معرض خطر

Syn: ***at risk; in danger***

At the end of (at dhe end âv) در پایانِ

At the expense of (at dhe iks'pensiv âv) به هزینهٔ؛ به قیمتِ؛ به حسابِ؛ به بهایِ

At the mercy of (at dhe mersi âv) در اختیار

At the next level (at dhe nekst level) در سطح بعدی

At the same time (at dhe seym tâym)

همزمان؛ در همان زمان یا لحظه؛ در آنِ واحد؛ در همان حال؛ ضمناً

At the time (at dhe tâym) در آن زمان

At the time of (at dhe tâym v) در زمانِ

At the time the treaty (at dhe tâym dhe 'triiti) در زمان معاهده

At the trial (at dhe trâyâl) در هنگام محاکمه

At the will of (at dhe wil âv) به ارادهٔ

At this time (at dhis tâym) در این زمان

At times (at tâymz) گاهگاهی؛ گاهی اوقات

Syn: ***from time to time; now and then; sometimes***

At trial (at trâyâl) در هنگام محاکمه و دادرسی

At work (at werk) مشغول به کار؛ در حال کار

At worst (at werst) در بدترین حالت

Athenian (âteniyen) [مربوط به] آتن؛ آتنی؛ اهل آتن

Athenian nobles (âteniyen 'nobelz) اشراف آتن

Atmosphere ('atmosfiyer) جو؛ فضا

Atrocities (e'trâsitiz) فجایع؛ بی‌رحمی‌ها

Syn: ***cruelties***

Attach great importance (e'tach greyt im'portens)
متوجه اهمیت زیاد چیزی بودن

Attach to (e'tach tu) منضم بودن به؛ ملحق شدن به؛ الصاق شدن به؛ ضمیمه کردن

Attached to (e'tacht tu) همراه با؛ توأم با

Syn: ***accompanied by; along with; coupled with***

Attachment (e'tachment) ضبط یا توقیف (شخص یا مال)

Syn: ***apprehension; arrest; detention; seizing***

Attachment to (e'tachment tu) الحاق به؛ وابسته به

Attack (e'tak) حمله؛ حمله کردن؛ مورد انتقاد قرار دادن

Syn: ***aggression; assault***

Attacking (e'taking) حمله

Attain (e'teyn) کسب کردن

Syn: ***acquire; obtain***

Attainment of majority (e'teynment âv ma'jâriti) رسیدن به سن بلوغ

Attainment of the purpose (e'teynment âv dhe perpes) دستیابی به هدف

Attainment of ultimate goal (e'teynment âv 'âltimit gol)
رسیدن به هدف نهایی؛ دستیابی به هدف نهایی

Attempt (a'tempt) تلاش؛ کوشش؛ شروع به جرم؛ تلاش کردن

Syn: ***effort; endeavour; try***

Attempt made (a'tempt meyd) تلاش صورت گرفته

Attempting (a'tempting) تلاش

Attend (a'tend) حاضر شدن؛ حضور یافتن؛ شرکت کردن؛ پرداختن به

Syn: ***deal wuth; take part in***

Attend court (a'tend kort) حاضر شدن در دادگاه

Attendance of the parties (a'tendens âv dhe pârtiz) حضور طرفین

Attendant principles of contracts (a'tendent prinsipelz âv kân'trakts)
اصول مربوط به قراردادها

Attending meetings (a'tending 'miitingz) حضور در نشست‌ها و گردهمایی‌ها

Attenuated (e'tenyoo-eytid) تضعیف شده؛ ضعیف شده

Attenuated threats (e'tenyoo-eytid threts) تهدیدات با شدت کم

Attitude ('atityood) نظر؛ طرز برخورد؛ موضع

Attornies (a'terniz) وکلا

Attorney (a'terni) وکیل (منظور وکیل پایه دو یا همان مشاور حقوقی است)

Syn: ***solicitor***

Attributability (a'tribyootibiliti) قابلیت انتساب

Syn: ***imputability***

Attributable (a'tribyootebel) قابل انتساب به

Syn: ***assignable; imputable***

Attributable to the state (a'tribyootebel tu dhe steyt)
قابل انتساب به دولت؛ مربوط به دولت

Attribute to (a'tribyoot tu) منتسب کردن به؛ نسبت دادن به؛ مربوط بودن به؛ مرتبط بودن

Attribution (atri'byooshen) انتساب؛ ویژگی؛ خصیصه؛ خصلت

Syn: ***character; feature; quality***

Authentic (o'thentik) منبع معتبر

Syn: ***authoritative***

Authenticated (o'thentikeytid) مصدّق

Authenticity (othen'tisiti) صحت؛ درستی؛ اصالت

Syn: ***accuracy; credibility; principality; propriety; validity***

Author ('other) نویسنده

Authoritative (â'thoritetiv) منابع معتبر؛ معتبر

Syn: ***accredited; authentic; valid; validated***

Authoritatively (â'thoritetivli) بطور دلخواه

Authorities (â'thoritiz) مقامات

Authority (â'thoriti)
اقتدار؛ قدرت؛ اختیار؛ اجازه؛ مجوز؛ تفویض اختیار یا قدرت و مقام؛ مقامات؛ مقام

Syn: ***governing body; licence; power; permission; warrant***

Authority gained (â'thoriti geynd) مجوز کسب شده

Authority of law (â'thoriti âv lâ) قدرت قانون؛ اقتدار قانونی

Authority of statute (â'thoriti âv 'stachoot) مجوز قانونی

Syn: ***legal authority***

Authorize ('âthorâyz) مجاز بودن؛ اجازه دادن به

Syn: ***allow; entitle to; let; make; permit***

Authorized ('âthorâyzd) مجاز

Syn: ***licensed; permitted***

Author's attitude ('otherz 'atityood) نظر نویسنده

Automatically (oto'matikli) بطور اتوماتیک؛ بطور خودکار

Automatism (oto'matizem) مسلوب الارادگی

Autonomy (o'tânemi) استقلال؛ آزادی عمل؛ خودمختاری؛ خودگردانی

Autonomy of prosecutor (o'tânemi âv 'prâsikyooter)
استقلال دادستان؛ آزادی عمل دادستان؛ خودمختاری دادستان

Auxiliary (og'ziliyeri) کمکی

Syn: ***collateral; peripheral; secondary; subsidiary; supplementary***

Available (e'veylebel) موجود؛ قابل دسترسی؛ در دسترس

Syn: ***existing***

Aval of, by (aval âv, bây) به موجب

Average case (averij 'keys) حالت معمول

Aviation (eyvi'yeyshen) هوانوردی؛ هوانیروز؛ هواپیمایی؛ پرواز

Avoid (a'voyd) جلوگیری کردن از؛ اجتناب کردن

Syn: ***refrain from***

Avoid conflicts (a'voyd 'kânflikts)
جلوگیری کردن از منازعات؛ اجتناب کردن از مناقشات

Avoid contract (a'voyd kân'trakt) اجتناب کردن از قرارداد

Avoid liability (a'voyd lâye'biliti) معاف کردن از مسئولیت؛ اجتناب کردن از مسئولیت

Await trial (e'weyt trâyâl) منتظر محاکمه بودن

Awaken (e'weyken) موجب شدن؛ برانگیختن؛ تحریک کردن

Syn: ***arouse; precipitate***

Award (e'word) حکم (داور)؛ رأی (داور)؛ حکم دادن

Syn: ***decision of arbitrator; judgement; rule; verdict***

Award a *quantum meruit* (e'word kwontem merooit)
حکم به پرداخت اجرت‌المثل دادن

Award by court (e'word bây kort) حکم دادن بوسیله دادگاه

Awards (e'wordz) احکام

Aware (e'wer) آشنا؛ باخبر؛ آگاه؛ مطلع؛ متوجه

Syn: ***familiar***

Aware of, be (e'wer âv, bii) آگاه بودن از؛ اطلاع داشتن از

Syn: ***be known of***

Awareness (e'wernis) آگاهی

Syn: ***knowledge***

Awesome authority ('osâm â'thoriti) قدرت عالی؛ اقتدار عالیه

B

B.C. = Before Christ (bii sii = bi'for 'krâyst) قبل از میلاد مسیح

Babylonians (babe'loniyenz) بابلیان

Backbone ('bakbon) استخوان‌بندی؛ ستون؛ شاکله

Background ('bakgraond) زمینه؛ سابقه؛ پیشینه

Syn: ***preparation***

Backward (bakword) وارونه؛ برعکس؛ معکوس

Bad law (bad lâ) قانون بد؛ قانون نامطلوب؛ قانون نامناسب

Badly (badli) به طرز بدی

Bail (beyl) ضمانت؛ کفالت

Syn: ***guarantee***

Bailment of a capital (beylment âv e 'kapitâl) مضاربه

Balance ('balens) کنترل کردن

Syn: ***control***

Balance of the purchase price ('balens âv dhe 'perchis prâys) باقیمانده قیمت کالا

Balance sheet ('balens shiit) ترازنامه

Balanced economic system ('balens iikâ'nâmik 'sistem) نظام اقتصادی متعادل

Ban (ban) مانع شدن؛ منع کردن

Syn: ***prevent; prohibit***

Bandy about ('bandi e'baot)) مورد توجه قرار دادن

Bank account ('bank ekaont) حساب بانکی

Bank Guarantee ('bank garan'tii) ضمانت بانکی

Banking practice ('banking 'praktis) رویه بانکداری

Bankrupt ('bankrâpt) ورشکست؛ ورشکسته

Syn: ***insolvent***

Bankruptcy ('bankrâpsi) ورشکستگی

Syn: ***insolvency***

Bankruptcy judgement ('bankrâpsi jâjment) حکم ورشکستگی

Bankruptcy of company ('bankrâpsi âv kâmpeni) ورشکستگی شرکت

Banker ('banker) بانکدار؛ صاحب و مدیر بانک (خصوصی)؛ مدیر یا کارمند ارشد بانک

Banker's commercial credit ('bankerz 'kâmershâl 'kredit) اعتبار تجاری بانکی

Bar ('bâr) میخانه

Bar (The) (dhe 'bâr) عضو کانون وکلاء

Bar arrangements ('bâr a'reynjments) مقررات میخانه

Bargain ('bârgin) معامله

Syn: ***dealing; transaction***

Bargain over … ('bârgin over) چانه زدن بر سر (چیزی)؛ چانه زدن در مورد (چیزی)

Barrister ('barister) وکیل پایه یک

Syn: ***advocate; lawyer; Queen's Counsel; the defence***

Barter ('bârter) معاوضه

Syn: ***exchange***

Base decision on a paper trail (beys di'sizhen âv e peyper treyl) مبتنی بودن تصمیم یا حکم بر اسناد و شواهد مستند

Base-line (beys-lâyn) خط مبدأ

Based (beysd) محور (به شکل پسوندگونه)

Syn: ***oriented***

Based on/ upon (beysd ân / âpân) مبتنی بر؛ بر اساسِ؛ بر پایهٔ

Syn: ***dependent on; founded on; grounded on; premised on; depend on; proceed on; relying on; rest on/ upon***

Based on justice and fairness (beysd ân 'jâstis and 'fernis) بر اساس عدالت و انصاف

Syn: ***consensual***

Based on the rule of law (beysd ân dhe rool âv lâ) مبتنی بر حاکمیت قانون

Syn: ***law-based***

Basic ('beysic) اصلی؛ اساسی

Syn: ***crucial; fundamental; important; institutional; significant;***

substantive

Basic individual liberties ('beysic indi'vijuwâl 'liberti)
آزادی‌های شخص اساسی

Basic law ('beysik lâ) حقوق اصلی و بنیادین

Syn: ***constitution; fundamental law***

Basic laws ('beysik lâz) قوانین اصلی و بنیادین

Basic organs ('beysik 'organz) ارگان‌های اصلی

Basic principles of law ('beysik prinsipelz âv lâ) اصول اساسی حقوق

Basic wrong ('beysik rang) خطای اساسی

Basically ('beysikli) اساساً

Syn: ***substantially***

Basis ('beysis) پایه؛ مبنا؛ اساس

Syn: ***establishment; formation; foundation***

Basis of jurisdiction ('beysis âv juris'dikshen) مبنای صلاحیت

Basis of law ('beysis âv lâ) اساس حقوق

Battery ('bateri) ضرب و جرح

Batch of lead (bach âv liid) یک مشت سرب؛ یک دسته سرب

Battle ('batel) نبرد؛ مبارزه؛ جنگ

Syn: ***combat; engagement; war; warfare***

Battle of Leyte Gulf ('batel âv leyti gâlf) نبرد خلیج لیته

Battle of Okinawa ('batel âv leyti okinawa) نبرد اوکی‌ناوا

Battle of the war ('batel wor) نبرد؛ جنگ؛ میدان جنگ

Battleship ('batelship) کشتی جنگی

Syn: ***fleet; warship***

Bay (bey) خلیج کوچک

BCL restitution course (bii sii el resti'tyooshen kors)
درس مربوط به اعاده اموال دوره کارشناسی رشته حقوق مدنی

* BCL **مخفف کلمات** Bachelor of Civil Law **می‌باشد.**

Be a party to the killing (bii e pârti tu dhe kiling) شریک قتل بودن

Be accompanied by (bii e'kâmpenid bây) همراه بودن با

Be accused of (bii a'kyoozd âv) متهم شدن به

Be against … (bii e'genst) مخالف ... بودن

Be aired on (bii erd ân) پخش شدن از/ در

Be akin to (bii e'kin tu) مانند ... بودن؛ شبیه ... بودن

Syn: ***be similiar to; resemble***

Be apparent (bii eparent) محرز شدن؛ معلوم شدن

Be appropriate (bii a'propriyeyt) مناسب بودن

Syn: ***be proper***

Be apt to (bii apt tu) آماده ... بودن؛ مناسب ... بودن؛ قابل ... بودن

Be at work (bii at werk) مشغول کاری بودن؛ در حال کاری بودن

Be attached to (bii e'tacht tu) همراه بودن با؛ توأم بودن با

Syn: ***be coupled with; do with***

Be attributed to (bii a'tribyootid tu) مربوط بودن به؛ مرتبط بودن با؛ ارتباط داشتن با

Syn: ***be connected with; be linked to; be related to***

Be aware of (bii e'wer âv)

آگاه بودن از؛ آگاهی داشتن از؛ اطلاع داشتن از؛ مطلع بودن از؛ آشنا بودن با

Syn: ***be familiar with***

Be bankrupt (bii 'bankrâpt) ورشکست شدن

Be based on (bii beysd ân) مبتنی بودن بر؛ استوار بودن بر

Syn: ***be dependent on; be founded on; be grounded on; be premised on; depend on; proceed on; rely on; rest on/ upon***

Be binding (bii 'bâynding) الزام‌آور بودن

Be benefited by (bii 'benefit bây) منتفع شدن از

Be bound (bii baond) ملزم شدن؛ التزام

Be bound by a treaty (bii baond bây e 'triiti) ملزم شدن به یک معاهده

Be busy (bii 'bizi) مشغول بودن

Be capable of (bii 'keypebel âv) قادر بودن به؛ توانستن

Syn: ***be able to; consider capable of***

Be capable of performing promise (bii 'keypebel âv per'forming 'prâmis) قادر به اجرای تعهد بودن؛ توانایی اجرای تعهد را داشتن

Be cared for the law (bii kerd for dhe lâ)

مورد حمایت قانون بودن؛ تحت حمایت قانون بودن

Be charged with (bii châRjd widh) متهم شدن به

Be close to (bii kloz tu) نزدیک شدن به

Be closed (bii 'klozd) بسته بودن؛ تعطیل شدن

Be common (bii 'kâmân) متداول بودن؛ رایج بودن؛ معمول بودن؛ مرسوم بودن

Syn: ***be in use; be usual***

Be concerned about / for (bii kân'sernd e'baot / for)

دلواپس بودن برای؛ نگران ... بودن؛ دلواپس ... بودن

Be concerned in (bii kân'sernd in) ذینفع بودن در؛ دخیل بودن در؛ دست داشتن در

Be concerned to (bii kân'sernd tu) علاقمند بودن به

Syn: ***be fond in; be interested in; have interest in***

Be connected with (bii kâ'nektid widh) رابطه داشتن با

Syn: ***be attributed to; be linked to; be related to***

Be concerned with (bii kân'sernd widh)

مربوط شدن به؛ پرداختن به؛ درباره کسی یا چیزی بودن

Syn: ***be dealt with; be identitied with; be involved with; concern with; deal with; have to do with***

Be conducted (bii 'kândâktid) اداره شدن

Be convicted of (bii 'kânviktid âv) محکوم شدن به

Be coupled with (bii 'kâpeld widh) توأم بودن با ـ همراه بودن با

Syn: ***be attached to; do with***

Be considered as (bii kân'siderd az) مجسوب شدن به عنوان؛ تلقی شدن به عنوان

Syn: ***be regarded as; be viewed as***

Be crime-prone (bii 'krâym pron)

آماده و مستعد برای ارتکاب جرم بودن؛ جرم‌خیز بودن

Syn: ***commit a crime***

Be criminal (bii criminal) جرم بودن؛ جرم محسوب شدن؛ مجرمانه بودن

Be dated (bii deytid) دارای تاریخ بودن

Be dealt with (bii delt widh) مربوط بودن / شدن به

Syn: ***be concerned with; be identitied with; be involved with; concern with; deal with; have to do with***

Be doing nothing (bii 'doo-ing 'nâthing) هیچ کاری نکردن

Be dependant on (bii dependent ân) منوط بودن به؛ بستگی داشتن به

Syn: ***be based on; be founded on; be premised on; depend on; proceed on; rely on; rest on/ upon***

Be distinguished from (bii dis'tingwisht frâm) متمایز بودن از؛ متفاوت بودن از

Be entitled to (bii in'tâyteld tu) حق داشتن؛ مستحق بودن؛ توانستن؛ مجاز بودن

Be equivalent to (bii i'kwivalent tu) شبیهٔ ... بودن

Syn: ***be similar to***

Be due on … (bii dyoo ân) موعد آن روز ... بودن

Be fair (bii 'fer) عادلانه بودن؛ منصفانه بودن

Syn: ***be just***

Be familiar with (bii fa'miliyar widh) آشنا بودن با؛ خبر داشتن از

Syn: ***be aware of***

Be fond of (bii fând âv) علاقمند بودن به

Syn: ***be concerned to; be interested in; have interest in***

Be founded on (bii faondid ân) مبتنی بودن بر

Syn: ***be based on; be dependent on; be grounded on; be premised on; depend on; proceed on; rely on; rest on/ upon***

Be general in nature (bii jenrâl in neycher) دارای ماهیت کلی بودن

Be governed by (bii 'gâvernd bây) تحت حاکمیت ..... بودن

Syn: ***be ruled by***

Be governed by the law (bii 'gâvernd bây dhe lâ) تحت حاکمیت قانون بودن

Be grounded on (bii graondid ân) مبتنی بودن بر؛ بر پایهٔ ... بودن

S yn: ***be based on; be dependent on; be founded on; be premised on; depend on; proceed on; rely on; rest on/ upon***

Be happy (bii 'hapi) راضی بودن؛ خرسند بودن

Be identitied with (bii ây'dentifâyd widh) مربوط بودن / شدن به

Syn: ***be concerned with; be dealt with; be involved with; concern with; deal with; have to do with***

Be in agreement (bii in e'griiment) به توافق رسیدن؛ با هم موافق بودن

Syn: ***reach agreement***

Be in conflict with (bii in kânflikt widh) در تعارض بودن با

Be in dispute (bii in dis'pyoot) اختلاف داشتن؛ اختلاف نظر داشتن؛ مورد اختلاف بودن

Be in favour of … (bii in 'feyver âv) طرفدار ... بودن

Be in financial trouble (bii in fây'nanshâl 'trâbel)
مشکل مالی داشتن؛ در مشکل مالی بودن

Be in force (bii in fors) لازم‌الاجرا بودن؛ اجرا شدن

Syn: ***be practiced***

Be in need of (bii in niid âv) نیاز داشتن به

Be in privity with (bii in prâyviti widh)
طرف قراردادِ ... بودن؛ منعقد کردن قرارداد با؛ رابطه حقوقی داشتن با

Syn: ***have privity with***

Be in use (bii in yoos) متداول بودن؛ مرسوم بودن

Syn: ***be common; be usual***

Be in writing (bii in râyting) مکتوب بودن؛ به صورت کتبی بودن

Be incapable of (bii in'keypebel âv) قادر نبودن به؛ ناتوان بودن از

Syn: ***be unable to; consider incapable of***

Be incompatible with (bii inkâm'patibel widh) مغایر بودن با

Syn: ***go against***

Be indifferent (bii in'difrent) بی‌تفاوت بودن

Syn: ***do not affect***

Be insufficiently (bii insâ'fishentli) به اندازه کافی ... نبودن

Be intended (bii in'tendid) هدف ... بودن

Be interested in (bii intristid in) علاقمند بودن به؛ توجه داشتن به

Syn: ***be concerned to; be fond in; have interest in***

Be invested with the authority (bii in'vestid widh â'thoriti)
تحت اقتدار ... بودن؛ تحت پوشش ... بودن

Be involved with (bii in'vâlvd widh) مربوط بودن / شدن به

Syn: ***be concerned with; be dealt with; be identitied with; concern with; deal with; have to do with***

Be just (bii jâst) عادلانه بودن

Syn: ***be fair***

Be known as (bii non az) معروف بودن به؛ شناخته شدن به عنوان

Syn: ***be referred to as***

Be less criminal (bii les criminal) جرم کم‌اهمیتی بودن؛ جرم کم‌اهمیتی تلقی شدن

Be liable in damages (bii lâyebel in damijiz) مسئول جبران خسارت بودن

Be likely (bii 'lâykli) محتمل بودن؛ احتمال داشتن؛ ممکن بودن؛ توانستن

Syn: ***may***

Be likely to be of (bii 'lâykli tu bii âv)

ممکن است داشته باشد؛ احتمال دارد دارای ..... باشد

Syn: ***may have***

Be most likely (bii most 'lâykli)

احتمال بیشتری وجود داشتن؛ احتمال زیادی بودن؛ به احتمال قوی بودن

Be most responsible for ((bii most ris'pânsibel for)

بیش از همه عهده‌دار ... بودن؛ بیشتر مسئول ... بودن

Be of effect (bii âv i'fekt) دارای اثر بودن

Be of validity (bii âv va'lidити) دارای اعتبار بودن

Be legal (bii liigâl) قانونی بودن

Syn: ***without be illegal***

Be linked to (bii linkt tu) مرتبط بودن با؛ متصل بودن به

Syn: ***be attributed to; be connected with; be related to***

Be met with silence (bii met widh sâylens) روبرو شدن با سکوت

Be not all the same (bii nât ol dhe seym) متفاوت بودن

Syn: ***varying***

Be practiced (bii 'praktist) اجرا شدن

Syn: ***be in force***

Be preferable (bii 'preferebel) ترجیح داشتن؛ مرجح بودن

Be premised on (bii premisd ân) مبتنی بودن بر

Syn: ***be based on; be dependent on; be founded on; depend on; proceed on; rely on; rest on/ upon***

Be proper (bii 'prâper) مناسب بودن

Syn: ***be appropriate***

Be ready (bii 'redi) آماده بودن

Be referred to as (bii ri'ferd tu az) معروف بودن به؛ اشاره شدن به عنوان

Syn: ***beknown as***

Be regarded as (bii ri'gârdid az) مجسوب شدن به عنوان؛ تلقی شدن به عنوان

Syn: ***be considered as; be viewed as***

Be related to (bii ri'leytid tu) مربوط بودن به؛ مرتبط بودن با؛ ارتباط داشتن با

Syn: ***be attributed to; be connected with; be linked to***

Be replaced by (bii ri'pleysd bây)

جایگزین شدن بوسیله؛ جانشین شدن توسط؛ جای خود را به ... دادن

Syn: ***be succeeded by; substitute for***

Be required (bii ri'kwâyrd) ملزم بودن؛ موظف بودن؛ لازم بودن

Be required for (bii ri'kwâyrd for) مورد نیاز بودن برای

Be responsible for ((bii ris'pânsibel for) عهده‌دار ... بودن؛ مسئول ... بودن

Be returned for (bii ri'ternd for) در ازای ... بودن؛ در قبال ... بودن

Be right (bii râyt) درست بودن؛ حق داشتن؛ حق با ..... بودن

Syn: ***have right***

Be sound (bii saond) درست بودن؛ صحیح بودن

Be rooted in (bii rootid in) ریشه داشتن در؛ ریشه‌دار بودن در

Syn: ***bring about; derive from; draw from; have source in; originate from / in; stem from***

Be subject to (bii 'sâbjikt tu)

تابعِ ..... بودن؛ در معرض ... بودن؛ منوط بودن به؛ مشروط بودن به؛ قابل ... بودن؛ مشمول ... بودن

Be subject to amendment (bii 'sâbjikt tu a'mendment)

قابل اصلاح بودن؛ مورد اصلاح واقع شدن؛ مورد اصلاح قرار گرفتن

Be subject to change (bii 'sâbjikt tu cheynj)

در معرض تغییر بودن؛ دستخوش تغییر بودن؛ قابل تغییر بودن

Be subject to debate (bii 'sâbjikt tu di'beyt) موضوع مورد بحث بودن

Be subjected to (bii 'sâbjiktid tu) در معرض ... بودن؛ منوط به ... بودن؛ تابع ... بودن

Be succeeded by (bii sâk'siidid bây)

جایگزین شدن بوسیله؛ جانشین شدن توسط؛ جای خود را به ... دادن

Syn: ***be replaced by; substitute for***

Be sued for (bii sood for) تحت تعقیب قرار گرفتن بخاطر

Be sure of (bii 'shor âv) مطمئن شدن از

Be unjust (bii ân'jâst) ناعادلانه بودن؛ عادلانه نبودن

Syn: ***be unfair***

Be unsupportable (bii ânsâ'portebel) قابل پشتیانی نبودن

Be throughout on … (bii throo'aot ân) تماماً به عهده ... بودن

Be true (bii troo) درست بودن